

شاعر و نویسنده کتاب کودک ونوجوان با اشاره به شمارگان پایین کتاب‌های این حوزه در سال‌های اخیر گفت: درحال حاضر در نشرهای غیردولتی شمارگان به یکهزار و کمتر از آن رسیده است. نشرهای دولتی هم وضعیت بهتری ندارند و در مقیاس جمعیت ۱۶میلیونی کودک ونوجوان این آمار نگران‌کننده است. محمد گودرزی‌دهریری با بیان این‌که هرچند طی سال‌های اخیر از حیث توجه به ادبیات کودک در محیط‌های دانشگاهی و

### شمارگان کتاب کودک نگران‌کننده است

# گفت‌وگوی «جام‌جم» با موسی عصمتی شاعر روشندل برنامه سرزمین شعر یک‌برنامه رادیویی مرابه زندگی برگرداند

سال‌هاست شاعران و دوستداران شعر، موسی عصمتی و شعرهای زیبایش را که برآمده از حس و حال شخصی اوست، می‌شناسند. بخش برنامه «سرزمین شعر» در ماه مبارک رمضان امسال، باعث شد بسیاری از مردمانی که او را نمی‌شناختند، با این شاعر خوب نابینای کشورمان آشنا شوند. عصمتی در نخستین شب از برنامه، مثنوی زیبایی را درباره پدرش خواند که کارگر معدن بوده است. این شعر به‌سرعت در فضای مجازی چرخید و مورد توجه قرار گرفت. گفته می‌شود این شعر بیش از دو میلیون بار دیده و به اشتراک گذاشته شده است. از عصمتی که به واسطه این استقبال از شعرش، به‌عنوان شاعر برگزیده مردمی برنامه «سرزمین شعر، انتخاب شد، دو کتاب «بی‌چشمداشت» در انتشارات شهرستان ادب و «بریل‌های ناگزیر»، در نشر ناهوتنه منتشر شده است. با این شاعر نابینا و موفق گفت‌وگو کرده‌ایم و او درباره زندگی خود و سختی‌هایش گفته است.



📌 در ابتدای گفت‌وگو از خودتان و زندگی‌تان بگویید و این‌که چگونه دیگر بیماری و سپس نابینا شدید؟

من متولد روستای شوریده سرخس هستم که کار اغلب مردم آن کشاورزی و دامداری است. در نزدیکی روستای ما،

روستای دیگری است به نام معدن آق دربندکه در آن یک معدن زغال‌سنگ وجود دارد. پدر من در این معدن استخدام شد و ما به این روستا مهاجرت کردیم و من بزرگ‌شده این روستا هستم. تا بهمن ۱۳۶۵ و در زمانی که کلاس پنجم دبستان بودم، به بیماری مننژیت مبتلا شدم و کارم به بیمارستان کشید. در اثر این بیماری به افت بینایی دچار شدم و ظرف پنج، شش ماه، بینایی من از ۱۰۰ به صفر رسید و همین مسأله باعث شد که خانه‌نشین شوم و در این مدت پیگیر روند درمان هم بودیم اما اتفاقی‌ای نکرد و دکترها مرا جواب نکردند. بعد از این‌که بحث ادامه تحصیل در مدارس نابینایان پیش آمد، خودم در ابتدا مقاومت

می‌کردم، چون حاضر به پذیرش این جریان نبودم و نمی‌توانستم بپذیرم که دیگر نمی‌توانم بینم. من آن زمان رادیو زیاد گوش می‌کردم و یک بار که با یک نابینایی موفق در رادیو مصاحبه می‌کردند، انگیزه ادامه تحصیل در من به وجود آمد. در حقیقت یک برنامه رادیویی مرا به زندگی برگرداند. آقای دکتر گلزاری در برنامه جنگ جوان هر هفته یک شخصیت موفق را به برنامه می‌آورد. یک روز با آقای دکتر مسعود گلچین که دانشجوی نابینای دکتری جامعه‌شناسی بود، مصاحبه کرد. وقتی این مصاحبه را می‌شنیدم، مادرم هم در کنارم نشسته بود و جای می‌خوردیم، مادرم به من گفت تو هم می‌توانی مانند این فرد موفق باشی و آنجا بود که این قضیه را پذیرفتم و تصمیم به ادامه تحصیل گرفتم؛ البته مدرسه نابینایان مشهد امکانات شبانه‌روزی نداشت و برای ما که از شهرستان آمده بودیم، امکان درس خواندن در این مدرسه نبود برای همین به مدرسه شهید محبی تهران رفتم و تا سال



فضاهای عمومی کشور رشد داشته‌ایم، گفت: نگاه من به وضعیت نشر کتاب کودک انتقادی است. از کیفیت که بگذریم، میزان شمارگان کتاب کودک نگران‌کننده است. شمارگان، همیشه شاخص گویایی برای تحلیل وضعیت کتاب در هر کشور است. تا جایی که مطلع هستم، در محدوده دهه ۶۰ و ۷۰ شمارگان کتاب کودک به‌ویژه در نشرهای دولتی، مثل کانون پرورش فکری هیچ‌گاه از ۲۰ یا ۳۰ هزار نسخه کمتر نبوده است. درحال حاضر

در نشرهای غیردولتی شمارگان به هزار و کمتر از هزار رسیده است. همین امسال مجموعه شعر نوجوان خود من «درخت‌ها عروس می‌شوند» با شمارگان ۳۰۰ نسخه چاپ شد؛ اتفاقی نادر و نپذیرفتنی. نشرهای دولتی هم وضعیت بهتری ندارند؛ حداکثر ۳۵۰۰ نسخه در هر چاپ. نکته دیگر افزایش بی‌رویه ترجمه کتاب‌های کودکان است. ترجمه حتما لازم است؛ اما زمانی که تالیف را تحت الشعاع قرار بدهد، باید ترسید و نگران بود.



نابینایان خیلی سخت می‌شود چرا که منابع درسی به خط بریل نیست و باید بخش‌ها را از بچه‌ها بگیریم و بدهیم به گویندگانی که جزوات را بخوانند، یادم هست سه ضبط صوت به خوابگاه دانشجویان برده و در اتاق‌ها توزیع کرده بودم و دوستان همان طوره که یادداشت برداری می‌کردند، می‌خواندند یا جزواتی که در دانشگاه‌های دیگر صوتی شده بود، تهیه می‌کردیم. به این صورت خوراک مطالعاتی خود را تهیه می‌کردیم.

📌 خود من چند گزارش درباره کتابخانه‌های نابینایان آدی بی متون دانشگاهی و درسی گلایه داشته‌اند؛ برای حل این مشکل چه کاری می‌شود کرد؟

شاید یکی از ساده‌ترین کارها این است که منابعی مشخص شود. استادان معمولاً منابع مختلفی را معرفی می‌کنند و دانشجویان مجبورند آن منبع استاد را تهیه کنند که امکان دارد، به نسخه صوتی یا بریل تبدیل نشده باشد. اگر چند منبع مشخص از طرف وزارت علوم برای درس‌های مختلف مثلا گلسنان، حافظ و ... مشخص شود، راحت‌تر می‌شود این منابع را ضبط کرد یا دانشجویانی که این درس‌ها را ضبط و به نسخه صوتی تبدیل کرده‌اند، راحت‌تر می‌توانند آن منابع را با هم تبادل کنند. البته امروزه با پیشرفت

بود که واقعا همیشه فکر می‌کنم باید ادای دینی به چنین شخصی که جهان نابینایان را روشن کرده است، بکنم. به آقای دکتر اکرامی گفتیم حتی اگر حذف هم بشوم دوست دارم این شعر خوانده شود به این دلیل که می‌خواهم به شخصیتی که سرنوشت نابینایان جهان را عوض کرد، ادای دین کنم. یا شعر قبل از آن که کلا فضای مربوط به معلولان و نابینایان داشت، می‌دانستم اگر این شعر را نخوانم، دوستان معلوم و نابینای من این انتقاد را خواهند داشت که اگر دیگران شعر عاشقانه و اجتماع بخوانند و شما هم همان کار را بکنی، کار خاصی نکرده‌ای در صورتی‌که می‌توانستی در کنار حضورت مسائل ما را هم مطرح کنی و من هم همین کار را کردم. شاید اگر به مرحله بعد می‌رسیدم رباعی‌هایی برای رودکی شاعر نابینا و پدر شعر فارسی می‌خواندم.



خودم چیزهایی بنویسم. ضمن این‌که اندوه نابینایی برای من بیشتر بود، چون نابینایی برای من پیش آمده بود و نسبت به بقیه بچه‌ها که عمدتا نابینای مادرزاد بودند، پذیرفتن آن برام سخت‌تر بود. همه این مسائل دست‌به‌دست هم داد که بنویسم؛ ضمن این‌که رادیو هم زیاد می‌شنیدم و اطلاعاتم زیاد بود. همان زمان انشای من نسبت به بقیه بچه‌ها خیلی بهتر بود و مورد تشویق معلمان ادبیات قرار می‌گرفتم، همین اطلاعات عمومی به من کمک کرد و شاید از همان اولین شعری که درباره رنگ‌ها نوشتم، رنگ‌ها برای خودم و برای دیگر دوستان نابینایم ترجمه کردم. البته شعر ساده‌ای بود:

آسمانی رنگ زیبای رجاست
قرمز احساس گل عاطفه‌هاست
شعری بود که می‌خواستم تسکینی برای خودم باشد و ندیدن را این‌گونه جبران و خودم را قانع کنم. وقتی سوم راهنمایی بودم در منطقه ۵ تهران شعرم رتبه آورد و به مرحله استانی راه پیدا کرد و این باعث شد مصمم شوم تا شعر را جدی ادامه دهم. همان مدرسه بخشی به اسم هنرکده داشت که خانم نیک‌پور مسئول آن بود. او خانم معلم شاعری بود که بچه‌های دارای استعداد ادبی و هنری را شناسایی می‌کرد و برای‌شان کلاس می‌گذاشت. روزنامه اطلاعات در آن زمان صفحه‌ای به نام معلولان داشت که این خانم معلم آثار بچه‌ها را تصحیح و در روزنامه منتشر می‌کرد. اینها باعث شد انگیزه‌های جدی‌تری در من ایجاد شود و وقتی هم به مشهد آمدم، حضور در انجمن‌های ادبی و آشنایی با استاد کاظمی باعث شد کار را جدی‌تر بگیرم.

📌 آبا امروز بین نابینایان، توجه به شعر و شاعری به صورت جدی دنبال می‌شود؟

اتفاقا سال گذشته اولین همایش نگاه سپید ویژه شاعران نابینا و کم‌بینا در یزد برگزار شد که شاعران حضور بررنگی در این همایش داشتند و سطح آثارشان هم خیلی خوب بود، به‌ویژه حضور شاعران خانم خیلی پررنگ بود به گونه‌ای که شش نفر از هشت نفر برگزیده، شاعران خانم بودند. معلوم بود با شعر به‌خوبی آشنا هستند و نسبت به گذشته که شاعران نابینا سعی می‌کردند فقط برای خودشان یا به قول معروف برای دل خودشان بنویسند و شعرشان را جایی بارتاب نمی‌دادند؛ الان از آن فضا چند گام جلوتر آمده‌اند و در جشنواره‌هایی اینچنین شرکت می‌کنند و می‌شود انتظار داشت سال‌های بعد شعرهای خیلی خوبی از آنها شنید.

📌 سرزمین شعر و حضورتان در این برنامه بگویند.

سرگروه‌ها در انتخاب افراد تعیین‌کننده بودند و لطف آقای دکتر اکرامی شامل حال من شد و ایشان مرا دعوت کردند و من هم با افتخار پذیرفتم و اولین شعری که در آنجا خوانده شد، شعر «پدرم را خدا

بیامرز» من بود که تجربه شخصی من و شعری درباره پدرم بود که معدن و زغال و دیگر واژه‌هایی را که عمری با آنها زیسته بودم بیان می‌کرد و خدا را شکر با استقبال هم روبه‌رو شد.

📌 قیلا فکر می‌کردید مورد پسند مردم واقع شود؟

جایی‌که این شعر را خوانده بودم بازتاب‌های خیلی خوبی دریافت کرده بودم اما نه در این حد. انتظار این‌که این شعر این قدر فراگیر شود و بازتاب پیدا کند را نداشتم. شعر دیگری که در این برنامه خواندم، شعر «خودم را می‌بینم با من از راه نگویند» درباره مشکلات معلولان در جامعه بود که این شعر در جامعه معلولان بازخورد خیلی زیادی داشته است و خودم دیده‌ام در مراسم مختلف و معمولاً در روز جهانی عصای سپید این شعر را به صورت سرود یا دکلمه اجرا کرده‌اند و به قول یکی از دوستان این شعر، شعر ملی نابینایان شده است. یکی از دوستان به من می‌گفت در تاجیکستان بین نابینایان آنجا هم این شعر بازتاب پیدا کرده است.

### سرکوب می‌کنیم پس هستیم

رنه دکارت که با اولین اصل خود: «من می‌اندیشم، پس هستم» پایه‌گذار فلسفه امروز غرب شد، هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد که موضوع اندیشه‌ورزی‌ای که بنیانها، امروز به جایی ختم شده که در آن نهاد‌های علمی زیر چکمه نظامیان سرکوب شود و آزادیخواهی که اصل اولیه نهاد‌های علمی است، توسط سیاستمداران آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان و ... به نفع مسائل مادی که توسط صهیونیست‌ها به جیب می‌زنند بر باد داده شود. درحال حاضر شاهد هستیم اصل «من می‌اندیشم، پس هستم» جای خود را به سرکوب دانشجویان و اندیشمندان، سکوت در برابر کشتار کودکان و جنایت علیه جامعه بشری داده است. این کار یکاتور مراد کوت‌کوت، کارتونست فلسطینی درباره سرکوب دانشجویان به‌خوبی دنیای تارک غرب را بازتابمی‌ی‌کند.

### اعتبار بن دانشجویی افزایش یافت

رئیس سی‌وپنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران از افزایش اعتبار یارانه‌های دانشجویی برای نمایشگاه ۱۴۰۳ خبر داد وگفت: این افزایش به تناسب سطح‌بندی گروه‌ها متفاوت است.

یاسر احمدوند در گفت‌وگو با ایبنا، با اشاره به جدیدترین اخبار سی‌وپنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران گفت: یارانه‌های خرید نمایشگاه کتاب ۱۴۰۳ در بخش دانشجویی افزایشی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان دارد که این مبلغ به تناسب سطح‌بندی متفاوت است. وی همچنین درباره حضور پست در نمایشگاه کتاب ۱۴۰۳ نیز توضیح داد: قرارداد با پست برای حمایت از نمایشگاه کتاب امضا شده و به‌زودی شرایط بهره‌مندی از یارانه‌های ارسال محموله‌های کتاب نیز اعلام خواهد شد. احمدوند در ادامه با یک ملی‌رایانک عامل این دوره از نمایشگاه کتاب تهران اعلام کرد و افزود: ناشران برای حضور در نمایشگاه باید در این بانک حساب داشته باشند و شماره حساب با کد مالیاتی آنها متناسب باشد. به‌گفته وی، این نمایشگاه فرصتی می‌شود تا ناشران بتوانند در ماه‌های نخستین سال کارهای مالیاتی خود را به این بهانه ساماندهی و به‌روز کنند.



### پل آستر هم به نوبل نرسید

با مرگ پل آستر، نویسنده، فیلمنامه‌نویس و کارگردان ۷۷ ساله آمریکایی برائز سرطان ریه، یکی دیگر از نویسندگان مشهوری که دریافت جایزه ادبی نوبل حشق بود، به حشش نرسید. آسوشیتدپرس دیروز خبر مرگ پل آستر، نویسنده ۳۴ عنوان کتاب را منتشر کرد. او در ایران نویسنده مشهور و محبوبی بود و تقریبا همه کتاب‌هایش به فارسی ترجمه و منتشر شده است، عمده شهرت او به «سه‌گانه نیویورک» برمی‌گشت و در ایران هم این کتاب‌ها بارها ترجمه شده است.

سه کتابی که در مجموع سه‌گانه نیویورکی نامیده می‌شوند، شهر شیشه‌ای (۱۹۸۵)، ارواح (۱۹۸۶) و اتاق قفل شده (۱۹۸۶) درونمایه‌ای فلسفی- پلیسی دارند. آستر از ابتدای جوانی و با انتشار اولین کتابش با عنوان «اختراع انزوا» با تحسین منتقدان روبه‌رو شد. او ۱۸ رمان نوشته بود که از این میان چندین عنوان به فیلم تبدیل شده‌اند که «موسیقی شانس» از آن جمله است. او بعدا خودش فیلمنامه‌هایی نوشت که با فیلمنامه «دود» (۱۹۹۵) شروع شد و باعث گردید به سینما روی آورد و چند فیلم را هم کارگردانی کند.



### ادبیات

پنجشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۳ شماره ۶۷۵۶

### شعر امروز ایران

چند رباعی از موسی عصمتی

### گل داده جهان فارسی بعد از تو

برای پرچمدار و پدر شعر فارسی (رودکی جان)

سرگشته و گنگ و مات برگشت امیر
بی‌آن همه سور و سات برگشت امیر
آن روز که دلتنگ بخارا بودیم

با شعر تو از هرات برگشت امیر

آن روز شکوه لحظه‌ها را دیدیم

ما رنگ خدایی صدا را دیدیم

از پنجره بسته چشمت در شب

ما معجزه سبز خدا را دیدیم

چون ماه، به سمت آسمان برگشتیم

چون سرو، به باغ و بوستان برگشتیم

با نغمه رود بی‌کرات ای مرد

ما تائب جوی مولیان برگشتیم

تو آینه را دوباره جاری کردی

با نغمه رود بی‌قراری کردی

تو سرو بلند فارسی را هر روز

با شعر و ترانه آبیاری کردی

این سرو بلند و شاد مدیون تو است

این شعر بر از نماد مدیون تو است

هر چند بی افکند بنایی چون کوه

فردوسی پاک‌زاد مدیون تو است

در کوه هنوز هم صدايت باقی‌ست

پژواک تمام لحظه‌هایت باقی‌ست

در سنگ‌ترین نشانه‌های تاریخ

دیدیم هنوز رد پایت باقی‌ست

گل داده جهان فارسی بعد از تو

روشن شده جان فارسی بعد از تو

هر روز پر از گزاره‌های عشق است

دستور زبان فارسی بعد از تو

با تو غزل و سرود جاری شده است

بغضی‌که شکسته بود جاری شده است

آموی ژلال فارسی در این دشت

از جانب پنج‌رود جاری شده است

حالا غزل و ترانه‌ها رویایی‌ست

موسیقی رودخانه‌ها رویایی‌ست

از دشت سرخس تا خجند و پروان

چون شعر تو، عاشقانه‌ها رویایی‌ست

نام همه برادران جانی

تهران و دوشنبه‌جان و کابل شده است



### قاب

